

بسمه تعالی

# برجام

مقدمه ای بر تاریخچه "برنامه جامع اقدام مشترک"

## JCPOA

Joint Comprehensive Plan Of Action

گزارش اردیبهشت ۹۷

اندیشگاه طرح هزاره

## بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه:

این گزارش چگونگی شکل گیری برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) را با روی کار آمدن دولت باراک اوباما در ایالات متحده امریکا و نگاه مثبت به اقدامات و برنامه های هسته ای ایران، علیرغم لابی های صهیونیستی و عربی و روی کار آمدن دولت حسن روحانی در جمهوری اسلامی ایران ارائه مینماید. نگاه دولت باراک اوباما برخلاف سیاست خارجی متدوال ایالات متحده امریکا با دیده اغماض به موضوع هسته ایران نشان میدهد چگونه این نرمش باعث شد ، حقوق هسته ای ایران در دنیا به رسمیت شناخته شود. در این گزارش "برجام" از نگاه های دولت امریکا در زمان اوباما ، ایران در زمان دولت روحانی ، روسیه و بازیگران منطقه همچون اسرائیل و عربستان مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد . ضمن توضیح مختصر در علت عدم ورود به نقش و نگاه اروپا و چین به برجام ، نقش و تلاش بازیگران منطقه در برهم زدن برجام توضیح داده میشود . در انتها پیشنهاداتی برای استحکام "برجام" ارائه شده است . این گزارش حاصل مطالعات گروه سیاسی اندیشگاه طاها از ابتدای سال جاری تا قبل از تصمیم گیری دونالد ترامپ مبنی بر خروج از "برجام" است. اندیشگاه طرح هزاره ضمن استقبال از سوالات و راهنمایی های مخاطبین آمادگی خود را مبنی بر پاسخ گویی به مفاد گزارش اعلام مینماید.

اندیشگاه طرح هزاره

سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی تصمیمات، حوادث و رویدادهای مختلفی را تجربه کرده است. حوادثی که سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میلیون ها شهروند ایرانی را تحت تاثیر قرار داده و می دهد. تصمیماتی مانند پذیرش قطعنامه آتش بس ۵۹۸، برجام و ... برجسته ترین نمونه از این رویدادها هستند که همچنان از نظر جامعه تصمیم گیران سیاست خارجی، مفیدیت یا ابعاد استراتژیک آن، با تردید روبرو می شوند. عدم پذیرش قطعی این رویدادها و تفاسیر گوناگونی که هریک، بایدها و نبایدهای جداگانه ای را ایجاب می کنند، باعث شده تا همواره فضایی تعلیقی حول این وقایع ایجاد و از ایجاد یک روایت ملی قاطع اجتناب شود. این فضای تعلیقی و این فقدان روایت قاطع، نه تنها امکان پیشروی به سوی آینده را از جامعه سلب کرده بلکه باعث شده تا این تصمیمات به مرور زمان انباشته شوند. این انباشت و ناتوانی در تجزیه و تحلیل این توده از مسایل باعث می شود تا تصمیم گیران نتوانند در بزنگاه های مهم تاریخی، تصمیمات مفید و قاطعی اتخاذ کنند و همین امر باعث افزایش ضریب خطاهای استراتژیک در سیاست خارجی و فزونی هزینه ها در حکمرانی کشور می گردد.

در این نوشتار برآنیم تا پیامدهای استراتژیک آخرین نمونه از این مسایل، یعنی موضوع برجام را به اختصار بازشناسی کنیم. در این مسیر، از تقلیل برجام به متن حقوقی آن اجتناب و تفاسیر کنشگران اصلی مانند ایران، آمریکا و روسیه از آن، مورد بررسی قرار می گیرند. همچنین نگاه برخی از بازیگران مهم منطقه خاورمیانه به آن که از عوامل تاثیرگذار در علاقمندی آمریکا به خروج از برجام است به صورت خلاصه تشریح می گردد.

از پرداختن به نگاه چین و اروپا به برجام خودداری می کنیم. چین از محیط امنیتی خود در شرق و جنوب شرق آسیا، با اولویت اقتصادی به دیگر مناطق دنیا می نگرد و دغدغه امنیتی جدی نسبت به برقرار ماندن برجام ندارد. فارغ از اینکه اختلافات ایران - آمریکا مسیر مناسبی برای در آغوش قرار گرفتن اقتصاد ایران توسط چین بوده است، این کشور در تحریم های هسته ای اعمال شده علیه ایران با آمریکا همراهی کرده و اولویت فعالیت این کشور در این زمینه در بلند مدت، پیروی از اصول آمریکا در امنیت بین الملل می باشد.

در مورد اتحادیه اروپا و قدرت های اروپایی نیز باید گفت این کشورها نهایتاً یک متغیر وابسته در معادله برجام هستند و به دلیل نیازهای امنیتی و مبادلات گسترده اقتصادی با آمریکا، زمینه ای برای مقاومت و تاثیرگذاری طولانی مدت برای حفظ برجام در صورت علاقه آمریکا برای خروج از آن، ندارند. علاوه بر این نه تنها باید اشاره کرد که حضور مهاجران خاورمیانه ای در اروپا باعث افزایش راستگرایی در این کشورها و تضعیف ساختار اتحادیه شده است. این ارتقاء راستگرایی همچنین سبب شده که کشورهای این منطقه

واکنش یکسان و یکدستی به مواضع دونالد ترامپ در مورد برجام نداشته باشند و این از انسجام اتحادیه در زمینه برجام به شدت می‌کاهد. علاوه بر این برگزیت و خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا از یکسو و علاقه این کشور به گسترش مبادلات اقتصادی و نظامی با رقبای منطقه ای ایران در خلیج فارس سبب شده تا موضع طرف اروپایی در قبال برجام کاملاً متکثر و فاقد توان لازم برای اعمال قدرت و قاطعیت باشد.

## ۱. نگاه ایالات متحده به برجام

از نظر مقامات دولت آمریکا و به ویژه شخص باراک اوباما رئیس جمهور وقت آمریکا، برجام مظهر اعمال سیاست مماشات آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران بود. سیاست مماشات، شیوه ای است که در روابط میان قدرت های بزرگ و قدرت های منطقه ای گله مند از وضع موجود اعمال می‌گردد تا فرصتی برای ارزیابی میزان و حدود و ثغور خواست های قدرت منطقه ای تعیین گردد. مماشات وسیله ای برای بازگرداندن یک کشور به نظام بین الملل با پاسخ دادن به برخی یا تمام نیازهای مشروع وی است. این سیاستی است گام به گام و پایان آن بر مبنای واکنش بازیگر گله مند تعیین می‌گردد.

باید توجه داشت پیگیری چنین سیاستی یعنی مماشات، امری معمول در فرهنگ استراتژیک آمریکا نیست. فرهنگ استراتژیک آمریکا چنین ایجاب می‌کند که آمریکایی ها در برخورد با مخالفان خود در عرصه بین المللی، همواره بر گونه‌ای از افراطگرایی اصرار ورزند. آنها یا از ورود به جنگ به علت استثنایی بودن و صلح دوست بودن خود گذر کرده، یا آن که با نگاهی کاملاً متفاوت، برای پیگیری ایده الیسم خود و جنگ با شیطان، وارد جنگ شده و خواهان پیروزی قاطع در جنگ می‌شوند. از این رو است که به شکل گسترده ای از جنگ هایی با اهداف سیاسی محدود احساس نارضایتی می‌کنند. جدای از این پیشینه فکری، دلایلی در افکار عمومی آمریکا مطرح می‌شدند که اعمال سیاست مماشات را اشتباهی راهبردی معرفی می‌کردند.

**نخست** آن که اعتقاد بر این است که دولت های ناراضی و گله مند هیچگاه راضی نخواهند شد. چرا که امتیازدهی به جای تهدید و اعمال زور، نمی‌تواند منشاء زیربنایی و بنیادین نارضایتی را رفع کرده و در عمل تلاش های بعدی برای بازدارندگی را کم ارزش می‌کند. **دوم** آن که اعمال این سیاست امکان تهدید بازدارنده را از دولت مماشاتگر می‌گیرد. چرا که دیگر دولت گله‌مند قاطعیت آن را جدی نگرفته و خواسته های بیشتری طلب می‌کند. در نهایت بازدارندگی به شکست انجامیده و به بازگشت سیاست مواجهه و تقابل در سطحی بالاتر منتهی می‌شود. اما در چنین بستری اوباما خطر مماشات با ایران را پذیرفت و حتی فراتر از ایران آن را به صورت راهبردی در منطقه خاورمیانه به اجرا گذارد.

ریشه استراتژیک اعمال سیاست مماشات در برابر ایران، درک آمریکا از ماهیت رابطه و نوع کنش جمهوری اسلامی ایران در منطقه است. از نگاه واشنگتن رفتار سیاست خارجی ایران از دو عامل فزون

خواهی یا تلاش برای غلبه بر حس ناامنی تاثیر می پذیرد. ایده غالب در آمریکا برای ترسیم چهره رفتار منطقه ای ایران این است که فزون خواهی، رفتار غالب در ایران در دهه اول انقلاب بوده است. این فزون خواهی ایدئولوژیک خود را در تلاش برای ورود به خاک عراق (در طول جنگ هشت ساله)، تسلط بر بغداد، شعارهایی چون حرکت به سمت لبنان و تلاش برای آزادسازی قدس از اشغال رژیم صهیونیستی نشان می داد. با این وجود پس از اتمام جنگ، تغییر در برخی سطوح نظام تصمیم گیری از یک سو و حضور گسترده مستقیم و مستمر آمریکا در منطقه خاورمیانه که عامل تهدیدی جدی برای امنیت جمهوری اسلامی ایران به شمار می رفت از سوی دیگر، گرایش رفتار سیاست خارجی ایران را از فزون خواهی به تلاش برای غلبه بر ناامنی استراتژیک تغییر داد.

این تلاش ها با گسترش دامنه نفوذ آمریکا در منطقه بعد از حملات یازده سپتامبر و اشغال عراق و افغانستان گسترش یافت. حمله آمریکا به عراق که بر خلاف روند حقوقی سازمان ملل و بدون طی مراحل قانونی در شورای امنیت صورت پذیرفت، سبب شد تا ایران به سطحی از حس ناامنی برسد که تنها راه برای تامین امنیت خود را در تقویت بازدارندگی نظامی در برابر ابرقدرتی چون آمریکا بیابد. این ایده بزرگترین منشا برای سوء ظن به برنامه هسته ای ایران را به وجود آورد.

برای سال ها قضاوت درباره برنامه هسته ای ایران بر مبنای چنین ایده ای شکل گرفته بود. نقطه آغاز برای فهم رفتار امنیتی/سیاست خارجی ایران از این زاویه، نه در زمان ریاست جمهوری اوباما که پیش از آن در دوره ریاست جمهوری جورج بوش (پسر) قرار دارد. این بستری بود که بعدها سیاست مماشات اوباما بر آن استوار گشت. نمود بیرونی درک این موضوع که گرایش ایران به برنامه هسته ای به دلیل حس ناامنی است و نه فزون طلبی را می توان از بیانیه عمومی و رسمی ۱۶ سازمان جاسوسی ایالات متحده خطاب به جورج بوش دید که در آن بیان شده بود که ایران فعالیت در زمینه دستیابی به سلاح های هسته ای را از سال ۲۰۰۳ متوقف نموده است.

این واکنش جامعه اطلاعاتی آمریکا به سناریویی بود که در آن سوء ظن ها درباره برنامه هسته ای ایران می توانست آمریکا را پس از جنگ با عراق وارد جنگی دیگر با ایران نماید. محرک اصلی جامعه اطلاعاتی آمریکا برای غیرمشروع سازی ادعاها علیه ایران، را می توان تلاشی برای رفع نگرانی ها و حس ناامنی استراتژیک ایران دید. برآورد آنها این بود که با دادن چنین فرصتی به ایران، این کشور امکان آن را خواهد یافت تا سیاست خارجی خود را نه بر اساس توسعه طلبی ایدئولوژیک که بر اساس تلاش برای برطرف نمودن حس ناامنی راهبردی خود و به مانند یک بازیگر مشروع در نظام بین الملل، شکل دهد. از سوی دیگر با شکست طرح و برنامه نظامی آمریکا در عراق و افغانستان، برنامه بلند مدت این کشور برای آینده در خاورمیانه تغییری بنیادین یافت و در این چارچوب جدید، حضور ایران ضرورتی انکارناپذیر بود.

علاوه بر این نوع شناخت دستگاه های اطلاعاتی آمریکا از نیات ایران، عوامل دیگری نیز به تسریع اعمال این سیاست از سوی آمریکا کمک کرد. اولین عامل به علایق خاص باراک اوباما در سیاست خارجی آمریکا بازمی گردد. رویکرد اوباما پس از انتخاب به عنوان ریاست جمهوری آمریکا، پرداختن به بحران اقتصادی آمریکا و دوری از هرگونه مداخله نظامی دیگر مخصوصا در خاورمیانه بود. کسب جایزه نوبل صلح صرفا پس از شش ماه از حضور وی در کاخ سفید این نکته را آشکار کرد که اروپایی ها نیز با وی همراستا بوده و از سیاست خارجی یکجانبه جورج بوش پسر مخصوصا در خاورمیانه بیزار بوده اند. بنابراین اوباما هرگونه عدم مداخله مجدد در خاورمیانه و پایان مداخلات نظامی پیشین در عراق و افغانستان و آغاز روندهای ثباتسازی و دولتسازی در این دو کشور را در دستور کار قرار داد. پیامد دیگر اتخاذ این روند بی علاقگی وی برای حل پرونده هسته ای ایران و بحران سوریه از طریق نظامی بود. دومین عامل به روندهای کلان سیاست خارجی آمریکا باز می گردد که اوباما مایل به پیگیری آن بود. این روند که در سندهای استراتژیک و کلان آمریکا "محور آسیا" نام دارد و هدف نهایی آن مهار چین به وسیله افزایش هزینه های چین در محیط امنیتی این کشور و مقابله با برنامه های کلان اقتصادی این کشور برای پیشگیری از تبدیل شدن آن به یک ابرقدرت بین المللی است، سبب تغییر تمرکز باراک اوباما و تیم وی از خاورمیانه به جنوب شرق آسیا گردید. پیامد این نوع نگاه نیز بی علاقگی وی به مداخله نظامی مجدد در این منطقه و کاهش حضور آمریکا در آن بود.

شرایطی که در بالا به اختصار تشریح شد به تدریج زمینه ساز رسیدن به برجام از سوی طرف آمریکایی گردید. آن چه در مذاکرات برجام رخ داد، ارائه تضمین امنیتی به نظام سیاسی ایران با به رسمیت شناختن حق غنی سازی اورانیوم ایران بدون درخواست برای تغییر رژیم در متن برجام بود. به عبارت دیگر، آمریکا در برابر خواست ایران از سیاست یک "ایران کاملا غیرهسته ای" عقب نشینی کرده، و در مقابل تضمین های فنی، "ایران در آستانه" (بازه زمانی یک ساله برای ساخت سلاح هسته ای) را پذیرفت.

این فرآیندی طولانی و زمانبر بود، علت را نیز باید در ترس آمریکا از هرگونه غافلگیری از سوی ایران و دستیابی این کشور به سلاح هسته ای جستجو کرد. آمریکا اجرای این سیاست را به آهستگی آغاز کرد و به آهستگی آن را ادامه داد چرا که نمی دانست تغییر در سیاست ایران به عنوان کشوری گله مند، تغییری تاکتیکی است یا استراتژیک. از این جهت اجرای سیاست ممانشات نوعی آزمون و خطا در روابط دو کشور بود و هر پاسخ مثبت یا منفی از سوی ایران، کنش متقابل آمریکا را در پی داشت. در این قالب آزمون نخست برای ایران پذیرش نظام عدم اشاعه بود.

جمهوری اسلامی ایران تداوم حضور خود در ساختار منع گسترش سلاح های کشتار جمعی را با توافق هسته ای پذیرفته و تضمین نمود. از نظر آمریکا به عنوان کشور ممانشاتگر، اگر این رفتار آمریکا منتهی به ایجاد امنیت و آرام شدن ایران و در نتیجه منطقه شود، آمریکا از موضع تعامل با آن وارد خواهد شد. اما اگر

سیاست مماشات در مورد ایران به نتیجه نرسد، به این معنا که جمهوری اسلامی ایران نتواند اهداف و آرمان های خود را در قالب نیازهای امنیتی ترجمه نماید، آنگاه این کشور به سیاست مواجهه و تقابل روی می آورد. در این صورت آمریکا مطمئن خواهد شد که رفتار ایران به دلیل ناامنی از محیط منطقه ای خود نبوده بلکه فزون خواهی ایدئولوژیک را سرلوحه فعالیت های خود قرار داده است.

اگر رفتار ایران بر اساس فزون طلبی ایدئولوژیک در منطقه ادامه یابد، آنگاه پروسه مواجهه با ایران آغاز خواهد شد. در این پروسه آمریکا وارد تقابل مستقیم با ایران نشده چرا که این می تواند ایران را به سمت تولید سلاح هسته ای سوق دهد، بلکه پروسه درگیری ایران در بحران های بی پایان منطقه ای، تخلیه توان استراتژیک کشور و در نهایت تجزیه ایران در دستور کار قرار خواهد گرفت و ناامنی ها از طریق اقلیت های قومی فرامرزی به درون ایران منتقل خواهد شد.

به هر جهت باید توجه کرد که مماشاتگر برای امتحان کشور گله مند و برای دریافتن اهداف احتمالی بعدی آن، راه هایی را می یابد که این مسیر برای جمهوری اسلامی ایران بحران سوریه است. این امتحان برای آن است که بدانند آیا نیت ایران در رابطه با منطقه و خواست آن، در قالب تلاش برای تامین امنیت خود است یا آن که ایران می کوشد در قالبی ایدئولوژیک، اهداف توسعه طلبانه داشته باشد و آیا این حسن نیت در مورد ایران هزینه زا است یا خیر؟ نوع کنش ما در این بحران تعیین کننده خواهد بود. اگر جمهوری اسلامی ایران با درک چارچوب سیاست مماشات آمریکا در برابر ایران بتواند مدیریتی صحیح در این بحران داشته باشد، ایران برآمده از بحران سوریه تبدیل به قدرتی پذیرفته شده و مشروع در منطقه شده در غیر این صورت آمریکا خواهد کوشید با پدید آوردن باتلاقی برای ایران در سوریه (مشابه افغانستان برای شوروی) توان و ظرفیت ایران را تا سرحد ممکن بکاهد و دامنه تاثیرات امنیتی آن را به درون مرزهای ایران کشاند.

## ۲. نگاه جمهوری اسلامی به برجام

در مورد نگاه ایران به برجام سه سناریو قابلیت تحقق داشت. هر یک از این سناریوها بستری از تفاسیر و گزینه ها را پیش روی تصمیم گیران سیاست خارجی کشورمان قرار می داد تا بتوانند مفیدترین گام را از لحاظ امنیتی، سیاسی و اقتصادی بردارند.

**سناریو اول:** در این سناریو آنچه درباره برنامه هسته ای ایران رخ داده، محصول شرایط زمانه خود بوده و گذر از یک گردنه خطرناک بوده و عملاً یک رویکرد تاکتیکی به عنوان سازوکاری برای حل یک موضوع بحرانی در سیاست خارجی است. این سیاست قابلیت اثرگذاری ماهیتی و محتوایی روی جهت گیری های کلان سیاست خارجی را ندارد و مسیر آینده سیاست خارجی بر مدار آن چه در گذشته بوده، در ضدیت

با نظام بین الملل سامان خواهد یافت. اجرایی شدن این سناریو موجب خواهد شد تا در **سطح منطقه**، اتحادها و ائتلاف های موجود، که بر مبنای تصور از تهدید ایران شکل گرفته، تداوم یافته در نهایت بلوک سنی-عربی (با حمایت قدرت های بزرگ و رژیم صهیونیستی) در برابر ایران ایجاد گردد. در **سطح بین المللی** تقابل با امریکا مهمترین نتیجه این سناریو است که در میان مدت موجب خواهد شد تا منافع امریکا و رقبای منطقه ای ایران در یک راستا قرار گیرد. در **سطح داخلی** نیز دامنه تاثیرات این سناریو به صورت بهره گیری قدرت های منطقه ای و بین المللی از نارضایتی های موجود و تلاش برای گسترش آن حس خواهد شد. هدف این اقدامات حل مشکلی به نام ایران چه از طریق تغییر رژیم و چه از طریق تجزیه کشور خواهد بود.

**سناریوی دوم:** در این سناریو، توافق هسته ای نقطه عطفی در تاریخ سیاست خارجی کشور است که می توان با اتکا به آن به بازسازی و سیاست خارجی کشور اقدام و مبنای و مفروضات سیاست خارجی را بازتعریف نمود. بر این اساس، با توسل به دیپلماسی می توان با استفاده از توان بین المللی که از درون مذاکره با امریکا ایجاد می شود، حقوق و منافع ملی و بین المللی ایران را تامین نمود و ایران عضوی از نظام بین الملل گردد.

در **سطح منطقه**، بزرگترین مساله در این سناریو، رژیم صهیونیستی و چگونه تعریف رابطه با امریکا با توجه به موضع تاریخی ایران درباره این رژیم است. شاید امریکا به آسانی بتواند از بسیاری از متحدان منطقه ای خود عبور کند اما امنیت و موجودیت رژیم صهیونیستی خط قرمزی است که عدول از آن برای امریکا به تقریب ناممکن به نظر می آید. در **سطح بین المللی** ورود ایران به حلقه امریکا بر روابط ایران با روسیه و چین تاثیر گذاشته موجب نگرانی عمیق این دو قدرت خواهد شد. مهمترین چالش این سناریو در **سطح داخلی** است که علاوه بر ایجاد بحران هویتی شدید، افزایش خواست ها و فشار به نظام برای تاثیرگذاری بر مدیریت عرصه داخلی کشور را موجب می شود.

**سناریوی سوم:** در این سناریو با حفظ ارزش های انقلابی به لحاظ هویتی، از طریق یک اتحاد بازدارنده با ایالات متحده تبدیل به محور ثبات منطقه خاورمیانه خواهیم شد. شاید منتقدان در داخل ایجاد این رابطه مشابه رابطه محمد رضا پهلوی با ایالات متحده بدانند که در آن ایران نقش ژاندارم منطقه را ایفا می کرد. تفاوت ایفای این نقش با نظام سیاسی پیشین در این است که این رابطه دوجانبه بوده و در آن اولویت، حفظ جان و حیات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی شیعیان منطقه است.

در این سناریو، با تقسیم خاورمیانه به سه بخش خلیج فارس، شامات و شمال افریقا، تمرکز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر منطقه خلیج فارس قرار گرفته و تلاش می شود با استفاده از مجموعه شرایط به وجود آمده در منطقه و بهره برداری از فضای مناسب بین المللی، با تکیه بر مجموعه ای از

اتحادهای بین‌المللی، ایران محور ثبات و قدرت برتر در منطقه خلیج فارس باشد.<sup>۱</sup> اساس این سناریو، جداسازی روندهای سیاسی و امنیتی این منطقه از سایر بخش‌های خاورمیانه و تلاش برای سامان بخشی به خارج نزدیک ایران بر محور حفظ وضع موجود است. با پیوند دادن منافع ایران با قدرت‌های بزرگ (به ویژه آمریکا)، جمهوری اسلامی ایران خواهد توانست نفوذ منطقه‌ای خود را در بستری بزرگتر تعریف و نقش منطقه‌ای مورد پذیرش بین‌المللی را کسب نماید. موفقیت در پیگیری این سناریو، در **سطح منطقه** این امکان را به ایران می‌دهد که شریک قدرتمند جامعه بین‌المللی، برای ایجاد ثبات منطقه‌ای باشد. از سوی دیگر شرایط مناسب تری برای ارتباط و حمایت‌های سیاسی و اقتصادی ایران از جمعیت‌های شیعه در منطقه به وجود می‌آورد. همچنین با کاهش سطح مناقشات در منطقه و حذف گزینه‌ای به نام تهدید ایران، آمریکا علاقمند خواهد شد که به موضوعاتی مانند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی، حل و فصل نهایی موضوع فلسطین، دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای حوزه خلیج فارس بپردازد.<sup>۲</sup> این سناریو در **سطح بین‌المللی** امکان بازی هماهنگ و هم‌بسته میان قدرت‌های بزرگ بین‌المللی را برای ایران پدید خواهد آورد. در **سطح داخلی** مهمترین مساله کسب اجماع داخلی میان نخبگان و مقامات کشور است که حرکت به سمت این سناریو را دشوار می‌نماید.

برای نیل به این سناریو، مرور تجارب تاریخی کشورهایمانند ویتنام، ژاپن و آلمان در ارتباط با ایالات متحده قابل تامل است. به لحاظ تاریخی، اتحاد با دارنده مستلزم نزدیکی هویتی با ابرقدرت فرامنطقه‌ای نیست. کشور ویتنام می‌تواند مثال خوبی برای این نکته باشد که آمریکا برای مهار چین به ایجاد یک رابطه استراتژیک با این کشور دست زده و نه تنها دکترین دفاعی قدیمی خود را کنار می‌گذارد که به نفع دکترین دفاعی جدید خود، محدودیت‌های ایدئولوژیک لیبرالی خود را در قبال ارتباط با یک کشور کمونیست و دارای ملاحظات حقوق بشری کنار گذارد و حتی مجازات‌های ملی خود در زمینه تحریم تسلیحاتی یکطرفه علیه این کشور را معلق کند. جمهوری اسلامی نیز می‌توانست با به رسمیت شناختن دغدغه‌های آمریکا برای مهار چین در منطقه ایندوپاسیفیک، با آمریکا حول هدفی مشترک، یعنی کاهش حضور استراتژیک

---

<sup>۱</sup> - علت ارائه این تقسیم‌بندی در مورد خاورمیانه، به مطالعاتی بازمی‌گردد که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با شدت بیشتری پیگیری شد و مکتب کپنهاگ نام گرفت. در این مطالعات، خاورمیانه به سه زیرسیستم خلیج فارس، شامات و شمال آفریقا تقسیم شد. پویای‌های امنیتی این مناطق اگرچه به هم وابسته است اما در موارد زیادی هجر زیرسیستم پویای‌های امنیتی خاص خود را دارد.

<sup>۲</sup> - لازم به توجه است که اهداف، ارمان‌ها و برنامه‌های دو حزب اصلی آمریکا در این پرونده‌ها با یکدیگر متفاوت است و این زمینه وجود دارد که جمهوری اسلامی بر حسب منافع خود از این شکاف‌ها بهره‌برد.

<sup>۳</sup> همچنین باید در نظر داشت که ارتقاء دموکراسی در منطقه، به نحوی که ابزاری برای ارتقاء مشروع شیعیان در نظام‌های سیاسی منطقه شود، چه در عربستان، چه در بحرین، چه در عراق و چه در لبنان، نه تنها می‌تواند از ایجاد انسجام منطقه‌ای علیه ایران و حمله‌ای مجدد به ایران جلوگیری کند، بلکه می‌تواند ابزارها و اهرم‌های لازم برای رهبری منطقه و تضعیف رقبای منطقه‌ای ایران را نیز فراهم کند. علاوه بر این، با رفع دغدغه‌های اساسی آمریکا نسبت به ایران، تهران می‌تواند مبارزه برای احقاق حقوق شیعیان و مهمتر از آن مردم ظلوم فلسطین را از درون واشنگتن پیگیری کرده و از طریق شناسایی و مشارکت در روندهای سیاسی آمریکا، از ایجاد اجماع علیه خود در واشنگتن ممانعت به عمل آورد.



ایران، می تواند فضای مناسب را برای شفاف شدن سوءمدیریت و سوء حکمرانی این حکومت ها در معرض افکار عمومی بین المللی قرار دهد.

اگر با آمریکا به یک تعامل سازنده استراتژیک حول موضوعات فوق برسیم، آنگاه می توانیم دولت مورد علاقه خود را در عراق مستقر و ایران را به عنوان یک شریک قدرتمند برای ایجاد ثبات منطقه ای نشان دهیم. با این کار همزمان می توان ترکیه را به عنوان یک حکومت سرکش در منطقه نشان داده و با آن به حالت موازنه در عرصه بین الملل دست یابیم. در این وضعیت سناریوهای مورد علاقه ایران برای آینده سوریه بیش از پیش در دسترس خواهند بود. همچنین محور آمریکا- ایران می تواند محور چین- پاکستان را در افغانستان موازنه و از سرنگونی حکومت افغانستان توسط طالبان ممانعت به عمل آورد. آمریکا دلایل زیادی برای داشتن اختلافات با اسرائیل و با متحدین عرب خود در خلیج فارس علی الخصوص عربستان سعودی پس از حملات ۱۱ سپتامبر دارد که رقابت های استراتژیک آنها با ایران مانع از طرح آنها شده است. با کاهش سطح مناقشات در منطقه آمریکا علاقمند خواهد شد که به موضوعاتی مانند صلح اعراب و اسرائیل، دموکراسی و حقوق بشر در این کشورها بپردازد.<sup>۵</sup>

همچنین می توان در برابر این تضمین ها، از آمریکا انتقال تکنولوژی و دسترسی به بازارهای این کشور را درخواست نمود. پیش از این ژاپن پس از جنگ جهانی دوم با دستیابی به این بازارها، عرصه مناسبی را برای جهش اقتصادی خود یافت و این الگو از جانب آمریکا قابلیت تکرار دارد. تفاوت ما با ژاپن در این است که این کشور برای دستیابی به این بازارها و تکنولوژی ها، نیمی از حق حاکمیت خود را به آمریکا واگذار کرد و به این کشور اجازه ساخت پایگاه های نظامی در جزایر خود را داد ولی ما می توانیم بدون واگذاری هیچ یک از حقوق مسلم خود و تنها با تضمین هایی فرامرزی به این مهم دست پیدا کنیم.

ممکن است این تضمین ها با مخالفت های عمده ای در آمریکا مواجه شود اما تاریخ نشان داده که از این دست تغییر سیاست ها در آمریکا پیش از این نیز رخ داده است. به طور مثال آمریکا برای حضور نظامی در ژاپن و در آلمان غربی و در قبال آن باز نمودن بازارهای خود به روی این دو کشور، ناگزیر بودند دکتورین انزوآگری را کنار بگذارند و آنها به این مهم اقدام کردند. بنابراین تکرار این امر بی سابقه نخواهد بود.

### ۳. نگاه روسیه به برجام

"یک ایران طرفدار آمریکا خطرناکتر از یک ایران هسته ای است" این نقل قول معروف از یک دیپلمات روس در روزنامه واشنگتن پست که در طول مذاکرات هسته ای نیز بارها شنیده شد، موضع اصلی روسیه در مورد

%D۹%۸۸%DA%AF%D۹%۸۸%DB%۸C-%D۸%A۷%D۹%۸۵%D۹%۸۶%DB%۸C%D۸%AA%DB%۸C-%D۸%A۸%D۸%A۷-

%D۸%A۷%DB%۸C%D۸%B۷%D۸%A۷%D۹%۸۶

<sup>۵</sup> - <http://www.theatlantic.com/magazine/archive/۲۰۱۵/۰۱/warming-to-iran/۳۸۳۵۱۲/>

برجام را آشکار می‌سازد. در واقع مقامات روس به موضوع برجام به عنوان معادله‌ای با حاصل جمع صفر نگاه می‌کنند. نزدیکتر شدن ایران به غرب معادل تضعیف موقعیت روسیه است. از این رو، پیشگیری از نزدیکی ایران به غرب بستری نیاز داشت مانند **بحران سوریه** تا به ایران نشان داده شود روسیه قابل اعتمادترین شریک قدرتمند برای اتکاء ایران به آن است.

در واقع برجام از سه جهت به روسیه آسیب رساند:

۱. ایران را به عنوان یک اهرم دیپلماتیک از روسیه گرفت. با رسیدن به برجام، دیگر به میانجیگری بنام روسیه نیاز نبود.

۲. با عقد قراردادهای چندین میلیارد دلاری میان ایران و کشورهای اروپایی و کشورهای آسیا-پاسیفیک، روسیه دیگر به ارزشمندی گذشته برای ایران نیست. ایران حتی برخی از قراردادهایی را که پیش از این با روسیه منعقد کرده بود را به حالت تعلیق درآورد مانند پروژه قطارهای برقی و تاسیس نیروگاه حرارتی در بندرعباس که ایران با پیش کشیدن قیمت‌های جدید، آنها را متوقف کرد.

۳. ایران پس از برجام به عنوان یک رقیب آسیایی قدرتمند برای روسیه مطرح است. به طور مثال در بازار انرژی، از یک سو بازارهای نفت به روی نفت صادراتی ایران باز شد و قیمت نفت را بیش از پیش پایین آورد. از سوی دیگر ایران به موافقتنامه روسیه، عربستان، قطر و ونزوئلا برای تثبیت قیمت نفت نیز نپیوست. و در نهایت ورود کشورهای غربی برای سرمایه گذاری در صنعت نفت ایران، روسیه را بیش از پیش در بازار نفت به حاشیه می‌راند.

ایران پس از برجام همچنین از دو جهت رقیب ژئوپلیتیک قدرتمندی برای روسیه می‌شد. **اول** آنکه روسیه پس از بحران اوکراین، درصدد است تا جاده ابریشم که برنامه کلان اقتصادی چین است را با برنامه اوراسیایی خویش منطبق و هماهنگ کند. ایران مسیری برای چین است که می‌تواند بدون تن دادن به خواسته روسیه، مسیر ترانزیت کالاهای چینی به اروپا و بالعکس باشد. در واقع، مسیر مورد علاقه روسیه از شمال قزاقستان و منطقه ولگا بود حال آنکه ایران و مسیر جنوب دریای خزر مسیر اقتصادی‌تر و کم‌ریسکتری برای انتقال کالا هم از چین و هم از اروپا به یکدیگر است. **دوم** آنکه ایران دریچه حضور روسیه در خاورمیانه مخصوصاً در سوریه، عراق و افغانستان است. در صورت بهبود روابط ایران با غرب مخصوصاً آمریکا، روسیه در صورت تنش با آمریکا، ابزار چانه‌زنی ارزشمندی را از دست می‌داد. در صورتی که در خاورمیانه، با ارتباط ایران و آمریکا، تنش‌ها کاهش یابد، روسیه فضای نفوذ در این منطقه را نیز از دست خواهد داد.

استراتژی روسیه در قبال ایران پس از برجام، مشابه استراتژی این کشور در قبال حوزه‌های نفوذ خود در اوراسیا است. این استراتژی مبتنی بر نگاهی برای رفع ناامنی و بازداشتن از نزدیکی کشورهای این مناطق به غرب است. در مورد ایران، این استراتژی در واقع جلوگیری از تبدیل برجام به یک مصالحه بلندمدت میان آمریکا و ایران از طریق بزرگنمایی مداخله‌های یکجانبه غرب در عراق و لیبی است. روسیه با نزدیک نشان دادن پیروزی در سوریه، بدون ارائه تضمینی برای کشته نشدن نیروهای محور مقاومت به وسیله اسرائیل، رابطه‌ای یکطرفه با ایران به وجود آورد. در واقع محذورات منطقه‌ای روسیه سبب شد که نه تنها ایران ابزاری برای مذاکره این کشور با غرب باشد بلکه نقش ابزار در رابطه روسیه و اعراب و ترکیه را نیز ایفاء می‌نماید.

روسیه از ترفندی قدیمی نیز برای ممانعت از نزدیک شدن ایران به غرب بهره برد و آن استفاده ابزاری از آرمان‌های انقلاب اسلامی در ضدیت با غرب و القاء دوگانه غرب‌گرا/شرق‌گرا میان مسئولین جمهوری اسلامی است. بر این اساس از آنجا که به گفته رسانه‌های غربی، پوتین دکتر روحانی را غرب‌گرا می‌داند، پس از حضور در تهران، برخلاف رویه حاکم بر دیپلماسی جمهوری اسلامی، بدون دیدار مقدماتی با ریاست جمهور، مستقیماً به دیدار رهبری رفت. به همین دلیل نیز استفاده جنگنده‌های روسیه از فرودگاه نظامی نوژه با هماهنگی مقامات سپاه قدس و موافقت رهبری صورت گرفت و سپس دولت روحانی از این رویداد باخبر شد.<sup>۶</sup>

حضور روسیه در سوریه مانع از این شد که ایران متوجه شود بحران سوریه بهترین فرصت برای ایران جهت مذاکره با غرب و به رسمیت شناساندن حوزه‌های نفوذ خود در تمام مناطق خاورمیانه و قفقاز است. اینکه ایران حضور استراتژیک خود در منطقه را برای حفاظت از حرم اهل البیت پیامبر(ص) در دمشق معرفی کرد باعث ایجاد فضای شناختی خاصی در مورد ایران گردید. به این معنا که دغدغه استراتژیک ایران در حفاظت از مناطق پیرامونی و پیشگیری از تنهایی استراتژیکمان، برای کشورهای غربی و عربی، حل نشده باقی ماند و آن را ادامه سیاست صادرات انقلاب و توسعه طلبی ایدئولوژیک ایران دانستند.

پس از برجام، مسکو تسهیلگر رسیدن ایران به این فضا از طریق متحد نشان دادن خود در بحران سوریه بود. این ارتباط استراتژیک به وضوح به این معنی نیست که منافع امنیتی دو کشور با هم قابل تطبیق است. اما این عدم مطابقت منافع دو کشور به این دلیل هنوز آشکار نشده که سران دو کشور نمی‌خواهند این اختلافات باعث جدا شدن ایران از روسیه و گرایش به سمت غرب پس از برجام شود. در حالی که در شرایط مشابه، چنانچه روسیه فرصتی برای انتخاب میان ایران و غرب داشت، در انتخاب غرب تردید نمی‌کرد.

<sup>۶</sup> <https://www.reuters.com/article/us-russia-iran-insight/iran-and-russia-move-closer-but-their-alliance-has-limits-idUSKCN0XN15Z>

#### ۴. نگاه منطقه (خاورمیانه) به برجام

پس از واقعه یازدهم سپتامبر، دو حادثه پیش آمد که به گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران یاری رساند:

۱. حمله آمریکا به افغانستان و عراق

۲. بهار عربی.

این وضعیت باید همراه با یک تصویر دیگر که در برجام شکل گرفت، دیده شود. تصویر اعمال سیاست مماشات از سوی آمریکا در مورد ایران که در برجام تبلور یافت؛ به این سیاق که ریشه هسته‌ای شدن ایران دغدغه امنیت شناخته شد و نه توسعه طلبی ایدئولوژیک. اعمال این سیاست از جانب آمریکا باعث شد که از روی کنش‌های بعدی ایران، اهداف این کشور نسبت به تلاش برای دستیابی به صنایع هسته‌ای را تفسیر کنند. در این سیاست آمریکا خواهان این ایده کلی است که ایران نه با یک رویکرد هویتی/شیعی بلکه با رویکردی دولت-ملتی در بازه‌ای طولانی مدت، همراه ترکیه موازنه‌ای منطقه‌ای را به نفع اسرائیل و بر علیه اعراب منطقه شکل دهند. به همین دلیل پس از برجام و کسب تضمین امنیتی از سوی جامعه بین‌الملل، فشارهای منطقه‌ای بر ایران و مخصوصاً حوزه‌های نفوذ آن به شکل گسترده‌ای افزایش یافت. نماد این افزایش تمرکز بر بعد هویتی یا از نگاه آمریکا توسعه طلبی ایدئولوژیک ایران، برجسته شدن تصویر سردار سلیمانی و سپاه قدس ایران است.

اینکه کشورهای منطقه و در راس آنها اسرائیل و عربستان سعودی این حضور منطقه‌ای ایران را پس از برجام چگونه دریافته و چگونه آن را به برجام مرتبط و در نهایت چرا و چگونه همه سیاست خاورمیانه‌ای او باما زیرسوال بردند موضوع بخش پایانی این متن است. انتخاب این دو بازیگر با هدف چشم پوشی از دیگر بازیگران در این منطقه نیست. اما در زیر سیستم شامات مهمترین کشور برای ایالات متحده اسرائیل است و در زیرسیستم خلیج فارس نیز عربستان بزرگترین ستون باقیمانده برای ایالات متحده پس از بهار عربی است. علاوه بر این حوزه‌های نفوذ و عمق استراتژیک ایران چه در سوریه و لبنان و چه در یمن و بحرین در مرزهای این دو کشور قرار دارند و همین امر بر ارزش این دو کشور می‌افزاید.

نرسیدن به تولید بمب هسته‌ای و پذیرش فاصله یکساله تا بمب اتم توسط ایران باعث شد که ایران نه به عنوان یک کشور قدرت طلب که به عنوان یک کشور در جستجوی امنیت شناخته شود. ولی از نظر اسرائیل و عربستان، ایران در جستجوی قدرت به نظر می‌آمد و نه در جستجوی امنیت؛ به این دلیل که آنها وضعیت منطقه را نه فقط از طریق رفتار ایران در برجام که از کنش‌های ایران در حوزه‌های نفوذ و با گروه‌های نیابتی خود درک می‌کردند. این وضعیت و این نحوه شناخت از ایران، برای تمام کشورهای حاشیه خلیج فارس به غیر از عمان صادق نیز است.

اسرائیل اولین بازنده منطقه‌ای بزرگ برجام بود. این توافق با از میان برداشتن شرایط اضطراری برای توجیه مقابله با ایران، واکنش‌های شدید نتانیاهو علیه باراک اوباما و تیم مذاکره‌کننده را به همراه داشت. برداشته شدن تمرکز افکار عمومی جهان از برنامه هسته‌ای ایران برای رژیم صهیونیستی به معنای توجه افکار عمومی و تمرکز آمریکا بر مسائل دیگری که است که این رژیم با آن مواجه است؛ از جمله مسئله فلسطین و زرادخانه هسته‌ای رژیم صهیونیستی. این رژیم در گذشته همواره اصرار داشت که پرونده هسته‌ای ایران باید زودتر و جدا از دیگر مسائل بررسی شده و حاشیه‌هایی چون مسایل منطقه‌ای وارد مذاکرات نشود. با این وجود بلافاصله حضور منطقه‌ای ایران محور اصلی گلیه‌های اسرائیل شد. علت این تغییر، سیاست دوگانه اسرائیل در برابر موضوع هسته‌ای ایران بود زیرا رژیم صهیونیستی همزمان با هشدار و اعلام خطر درباره چگونگی تبدیل برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران به یک برنامه نظامی، تلاش داشت تا هر اقدامی در راستای تضمین صلح‌آمیز بودن این برنامه را عقیم گذارد. این سیاست موجب شد تا مقامات در آمریکا به این نتیجه برسند که هدف رژیم صهیونیستی نه دستیابی [قدرت‌های جهان] به توافق هسته‌ای با ایران، بلکه از بین بردن امکان هر گونه توافق، چه در مسئله هسته‌ای و چه در مسائل دیگر است. در واقع جنجال‌های رژیم صهیونیستی در مورد سلاح هسته‌ای ناموجود ایران، هدفی مشابه جنجال‌های ده سال پیش نومحافظه کاران آمریکایی در مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق داشت. این جنجال‌ها دیگران را می‌ترساند و موجب می‌شد آنان در کنار جنجال آفرینان قرار گیرند. اما آنچه موجب شد تا حوادثی که درباره عراق رخ داد، درباره ایران تکرار نگردد، پیروزی دکتر روحانی در انتخابات ریاست جمهوری ایران، اتحاد میان کشورهای ۵+۱ در طول مذاکرات، علاقه اوباما به کاهش حضور استراتژیک در خاورمیانه به سود افزایش حضور در منطقه ایندوپاسیفیک و مهارت و سرسختی وی و جان کری در رسیدن به توافقی است که قابل دفاع باشد.

برآورد اسرائیل از تهدیدها پس از برجام را می‌توان از یک سند منتشر شده با عنوان "برنامه راهبردی ارتش رژیم صهیونیستی" دریافت که در آن فرماندهان ارتش رژیم صهیونیستی به ندرت از "تهدید اتمی ایران" نام برده‌اند و برنامه هسته‌ای ایران را تا بیست سال آینده تهدیدی برای موجودیت رژیم صهیونیستی به شمار نمی‌آورند.<sup>۷</sup> در مقابل، در این سند نگرانی اصلی ارتش رژیم صهیونیستی، دخالت بالقوه ایران در اقدامات نیابتی علیه این رژیم است. در واقع، هدف نهایی رژیم صهیونیستی بر مدیریت روندهای دیپلماتیک پس از تحولات خشونت بار در خاورمیانه و ایجاد نظام‌های سیاسی نزدیک به تل آویو در مناطق آشوب‌زده، متمرکز است. همچنین هدف این رژیم تشکیل ائتلافی از کشورهای خاورمیانه، به ویژه حکومت‌های سلطنتی خلیج فارس، برای مقابله، محاصره و تحریک جنگ با ایران است. این استراتژی سیاسی و نظامی در

<sup>۷</sup> <http://www.al-monitor.com/pulse/fa/originals/۲۰۱۵/۰۸/israel-new-strategy-eizenkot-terror-hezbollah-hamas-is-iran.html>

در این برنامه بر اهمیت توانایی پرواز دسته‌های بزرگی از نیروهای نظامی رژیم صهیونیستی به مکان‌های دور دست با قابلیت مقاومت بالا برای عملیات موسوم به «جراحی» علیه اهداف تروریستی اشاره شده است.

بالاترین محافل دولت آمریکا توسط صهیونیست‌های با نفوذ در حال پیگیری است. رژیم صهیونیستی از طریق این لابی می‌کوشد تا استراتژی مبارزه با داعش را به استراتژی مبارزه با جمهوری اسلامی گسترش دهد. در واقع تلاش‌های رژیم صهیونیستی برای به جنگ واداشتن ایران و آمریکا هنوز متوقف نشده، بلکه از شیوه‌های متفاوتی در حال پیگیری است.

کشورهای عضو شورای خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی نیز خود را از بازندگان بزرگ توافق ایران و گروه ۵+۱ می‌دانند. عربستان سعودی به عنوان مهمترین رقیب جمهوری اسلامی ایران در این منطقه، مجموعه‌ای از تلاش‌ها را به منظور مهار قدرت ایران آغاز نمود. این تلاش‌ها از زمانی شدت گرفت که روشن شد ایران و کشورهای ۵+۱ اراده جدی برای رسیدن به یک توافق مورد قبول طرفین را دارند. نخستین اقدام، عرضه بی رویه نفت در بازارهای جهانی در زمانی بود که بازارها نه تنها اشباع بوده، بلکه اضافه عرضه‌ای نزدیک به ۱ میلیون بشکه در روز داشتند. این اقدام و جنگ قیمت سرانجام موجب شد تا قیمت نفت سقوطی جدی را تجربه کند.

علاوه بر این اقدام، عربستان فرآیندی از اتحاد و ائتلاف سازی را علیه جمهوری اسلامی ایران در منطقه آغاز نمود. از آنجا که بر اساس برآورد این کشور، ایران با دستیابی به توافق، با دستانی باز می‌تواند میادین نبرد در خاورمیانه و مناطق حائل را حفظ کند، حساسیت این کشور به هرگونه ارتباط تهران با گروه‌های شیعی افزایش یافت. حمله عربستان به یمن و ایجاد ائتلاف با کشورهای عرب منطقه، اقداماتی جهت ایجاد یک موازنه منطقه‌ای علیه ایران بود. در شرایط حاضر استراتژی عربستان برای مقابله با برآمدن منطقه‌ای ایران، نبرد در حوزه‌هایی است که ایران را در آن صاحب سیطره می‌داند. بدین ترتیب، عربستان مستقیماً برای سرکوبی انصارالله به یمن حمله نمود؛ در عراق اشغالی توسط داعش و سوریه، نه تنها برای سرنگونی اسد که برای از میان برداشتن نیروی مورد حمایت ایران، از گروه‌های اسلام‌گرای افراطی حمایت و پشتیبانی لجستیکی و رسانه‌ای نمود.

نامید از مداخله آمریکا در منطقه و در جستجوی همکاری‌های نظامی بیشتر برای حمایت در برابر "تهدید" ایران، عربستان سعودی در دو سطح تلاش نمود محورهای مقابله و موازنه با تهران را سامان بخشد. به منظور موازنه قدرت با ایران، عربستان در سطح بین‌المللی می‌کوشد تا با همکاری قدرت‌های بزرگ، موازنه با ایران را برقرار نماید. به این ترتیب بود که این دولت، در کنار آمریکا، ارتباطات گسترده‌ای را با روسیه و فرانسه، بریتانیا، چین برای واردات سلاح و جنگ افزار، برقرار کرد.

از سوی دیگر، عربستان اعلام نمود که مشابه امتیازاتی که به ایران در توافق هسته‌ای داده شده است را برای برنامه هسته‌ای در حال گسترش خود، خواهان بوده و در تلاش است تا پیش از پایان دوره ۱۵ ساله نظارت بر برنامه هسته‌ای ایران، یعنی زمانی که ایران به قدرتی هسته‌ای تبدیل خواهد شد، برنامه‌ای مشابه را به اجرا درآورد. در صورت ورود عربستان به حوزه رقابت هسته‌ای با تهران، هر گونه اقدامی از سوی این

کشور به منظور دستیابی به سلاح هسته‌ای (چه تولید آن و چه خرید آن از کشوری دیگر) موجب خواهد شد تا مشروعیت ایران در سطح بین الملل افزایش یابد؛ چرا که توافق ایران و ۱+۵ بدین معنا است که ایران متعهد گشته توان هسته‌ای خود را در سطحی صلح آمیز به کار گیرد.

جدای از عربستان، سایر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس روندی ویژه را در پیش گرفتند. اتکای آنها بیش از هر عامل دیگر بر برقراری موازنه از طریق اتحاد با آمریکا و جذب سایر قدرت ها در منطقه است. با این وجود پیشنهادات اوباما به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در کمپ دیوید هراس این کشورها را نسبت به تغییر موازنه در منطقه کاهش نداد؛ چرا که به نظر می‌رسید که ایالات متحده آمادگی پرداختن به دغدغه‌های امنیتی آنها را ندارد. به ویژه آن که واشنگتن هیچ توافق امنیتی جدید که مستلزم سپر هسته‌ای باشد را به آنها پیشنهاد نکرده و فروش تسلیحات مرسوم نیز از نگرانی‌های آنها نکاسته است. در این شرایط، آن چه محرک این کشورها برای برقراری موازنه با تهران است، ترس از مسایل داخلی است. سیاست‌های سرکوب از سوی حکام این کشورها، بد شدن اوضاع اقتصادی و اتخاذ روش‌هایی که به افزایش تنش‌های هویتی، فرقه‌ای، نژادی و قومی منجر می‌شود، موجب شده که از یک سو این کشورها حاصلخیزترین بسترها برای گسترش افراط‌گرایی در منطقه باشند و از سوی دیگر، مشروعیت آنها زیر سوال رفته و در مقابل الگوی قدرتمند جمهوری اسلامی توان مقاومت نداشته باشد. الگوی قدرتمند ایران در مقاومت در برابر آمریکا و اخذ تضمین امنیتی و حق غنی سازی سبب شدن تا مطیع بودن رهبران این کشورها در برابر آمریکا مورد پرسش عمومی قرار گیرد.

مقابله با چنین الگویی مستلزم اتخاذ سیاست‌هایی به منظور تضعیف ایران در میان مدت است. در واقع این کشورها با تبدیل ایران به دشمن، می‌توانند انسجام ملی خود را سامان داده و و در پرتو آن سوء مدیریت خود در داخل را تا مدتی بیپوشانند. در این شرایط بسیاری از تحلیلگران معتقدند که کشورهای حاشیه خلیج فارس، گفته‌های مقامات نظامی یا غیرنظامی ایران را به منظور ایجاد ایران هراسی، جدی تلقی کرده و بزرگنمایی می‌کنند تا با تهدید ورود به جنگ، از تغییر موازنه‌ی قدرت به نفع ایران جلوگیری نمایند. همین وضعیت است که موجب می‌گردد این کشورها ساختن پدیده "هجوم ایران به کشورهای منطقه به قصد بی‌ثبات‌سازی سیاسی" را در دستور کار سیاست خارجی قرار دهند و همچنان تلاش کنند از ایران، یک تهدید امنیتی بسازند. این تصویر در هماهنگی با تصاویر شرکای اسرائیلی این کشورها در واشینگتن، هدف را معرفی ایران به عنوان بازیگری قدرت طلب و نه امنیت جو می‌داند. تصویری که زیربنای مامشات ایالات متحده با ایران را به صورت موفقیت آمیزی با بحران مواجه کرد و موفق شد در دوران ترامپ، آن را کاملاً بی اثر سازد. علاوه بر این با بزرگ جلوه دادن یک دشمن خارجی، تصویر «یک ایران توسعه طلب» توانست

فرصتی برای این کشورها جهت مواجهه با پیامدهای بهار عربی و افزایش نارضایتی‌ها فراهم ساخته و ابزار جدیدی برای حکمرانی حاکمان این کشورها در عرصه داخلی ایجاد نماید.<sup>۸</sup>

\*\*\*

آنچه تاکنون در این نوشته طرح شده، نوع نگاه استراتژیک بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای و همچنین تصمیم‌گیران کشورمان به موضوع برجام می‌باشد. در شرح آنچه پس از موضوع برجام طی شده باید گفت که نگاه ایران به برجام، تاکتیکی بوده و بنا نبوده این موضع در مورد برجام به دیگر موضوعات سیاست خارجی جمهوری اسلامی تسری باید. رفتارهای ایران پس از برجام از قبیل رد دعوت جان کری وزیر خارجه وقت آمریکا برای مذاکره پیرامون بحران‌های یمن و بحرین از سوی مسئولان کشورمان، آزمایش‌های موشکی و یادداشت شعارهایی علیه اسرائیل (مهمترین متحد آمریکا در خاورمیانه) روی این موشکها، رفتار تحقیرآمیز با ملوانان آمریکایی و فیلم‌برداری از این رفتار که سبب تحریک احساسات ملی‌گرایانه آمریکاییان شد (و خود یکی از زمینه‌های به قدرت رسیدن دونالد ترامپ گردید) سبب شد تصمیم‌گیران آمریکایی به این نتیجه برسند که نیت پیشین ایران در حرکت به سوی فناوری هسته‌ای، نه رفع ناامنی که توسعه طلبی بوده است.

تلاش‌های روسیه برای جلوگیری از تبدیل برجام به یک مصالحه بلندمدت ایران با غرب (توسط اهرم سازی از بحران سوریه و سپری شدن فرصت باقیمانده از ریاست جمهوری بابرک اوباما) از یکسو و تلاش‌های متحدان منطقه‌ای آمریکا (که موضوع هسته‌ای و تحریم‌های مرتبط با آن را بستری برای حمله آمریکا به ایران می‌دانستند) برای رفع نگرانی‌های منطقه‌ای خود از یک ایران رو به صعود، که توسط متحدان فرو دولتی‌اش منافع و امنیت آنها را تهدید می‌کند از سوی دیگر سبب شد تا تصویری از (یک ایران مهاجم) ساخته شود و برجام به تنهایی نتواند ابزاری برای عادی سازی روابط ایران با نظام بین‌الملل فراهم آورد.

با آغاز ریاست جمهوری ترامپ و با توجه به شعارهای انتخاباتی وی در مورد خروج آمریکا از برجام، سوالی که پیرامون این موضوع مطرح شده این است که چه گزینه‌هایی برای آینده برجام محتمل است. به طور طبیعی گزینه‌های آمریکا از دو مورد ذیل خارج نیست:

الف- خروج آمریکا از برجام

ب- حضور آمریکا در برجام

---

<sup>۸</sup> باید توجه داشت که حوادثی مانند حمله به سفارت عربستان در تهران نیز این کشورها را در ایجاد تصویر "یک ایران مهاجم" یاری کرد.

خروج یا عدم خروج آمریکا از برجام، هریک تبعات خاص خود را در بر دارد. خروج آمریکا از برجام در دو مسیر متفاوت قابل جهت یابی است. از سویی این خروج می تواند با بازگشت کامل نظام تحریم ها علیه جمهوری اسلامی همراه باشد. از سوی دیگر آنچه که به عنوان خروج نرم<sup>۹</sup> آمریکا از برجام خوانده می شود به آن خروجی اطلاق می شود که هم توسط رییس جمهور آینده آمریکا قابلیت بازگشت به برجام وجود دارد و هم شامل حال شرکت های اروپایی نمی شود. هر دو نوع خروج، فارغ از پاسخ های متقابل جمهوری اسلامی، هزینه های اقتصادی بالایی به کشورمان وارد می کند که بحران های اجتماعی همچون وقایع دیماه سال ۹۶ نشان می دهد که اقشار مختلف جامعه توانایی روبرو شدن با این هزینه ها را ندارند.

عدم خروج آمریکا از برجام، با توجه به فشارهای ترامپ به شرکای اروپایی خود در برجام ماه های اخیر، به این معنا است که متحدین اروپایی به قیمت تحریم ایران در مورد موضوعات منطقه ای و موشکی، حضور آمریکا در برجام را تضمین می کنند. این وضعیت نیز ایران را با هزینه های اقتصادی که در بالا برشمرده شد روبرو می کند. علاوه بر این، زمینه های همکاری طرف های اروپایی برجام با رقبای منطقه ای ایران را نیز فراهم می کند که خود به خود به تضعیف بیش از پیش حوزه های نفوذ ایران و جمهوری اسلامی منتهی خواهد شد.

اما آنچه که می تواند بر اساس بنیان های تئوریک این گزارش، محتوای لازم برای طی مسیر درست در سیاست خارجی و ممانعت آمریکا از خروج از برجام را ایجاد کند ادامه مسیر رفع ناامنی در بحران های پیش رو است. در هر دو موضوع مسایل موشکی و حضور منطقه ای، ایران ناچار است رفع ناامنی خود مبنای عمل قرار داده و در همین مسیر دغدغه های طرف آمریکایی و متحدان وی را مورد توجه قرار دهد. به علت پرتنش بودن مسیر دستیابی به یک برجام منطقه ای ( به علت تعارضات پرهزینه با آرمان های انقلاب در سیاست خارجی)، دستیابی به یک برجام موشکی می تواند فضا را برای حل بیشتر مشکلات از طریق مذاکره و نه تحریم، هموار کند.

پاسخ هایی از قبیل خروج از برجام یا حتی خروج از NPT در بهترین حالت طرف اروپایی را به سوی آمریکا سوق داده و نظام تحریم های بین المللی را مجددا برقرار می کند. در بدترین حالت، با دستیابی به بازدارندگی هسته ای سرنوشتی مانند کره شمالی در انتظار ایران خواهد بود که حضور یک تیم امنیتی کاملاً ضد ایرانی در کاخ سفید، امکان حمله به ایران را به عنوان تنها پیامد آن مطرح می کند.

---

<sup>۹</sup>Soft Exit